



اعلامیه کمیته مرکزی

حزب کمونیست ایران

به مناسبت ۲۵ نوامبر

روز جهانی مبارزه
با خشونت علیه زنان

نوامبر ۲۰۲۳

با گذشت ۶۳ سال از قتل فجیع خواهران میرابل در جمهوری دومینیکن به دست جانیان رژیم دیکتاتوری "رافائل تراخیلو"، حکومت مورد حمایت دولت آمریکا، جنایتی که مبارزه برای رفع خشونت علیه زنان در جهان را وارد فصل تازه ای کرد، زنان همچنان از اولین قربانیان خشونت و نابرابری های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هستند. روزانه میلیون ها زن در گوشه و کنار جهان در کارگاه های بهره کشی و مزارع بدون برخورداری از حقوق اولیه بشدت استثمار می شوند، در صنعت بردگی جنسی، در خانه هایشان، مورد سئو استفاده قرار گرفته و تحقیر می شوند و یا با آنها به مثابه کالا رفتار شده و در معرض خرید و فروش قرار می گیرند. براساس آخرین گزارش های آماری یک سوم زنان و دختران جهان در طول عمر خود خشونت فیزیکی و یا جنسی را تجربه می کنند و نیمی از زنانی که در گوشه و کنار دنیا به قتل رسیده اند، توسط شریک زندگی یا اعضای خانواده خود کشته شده اند. بیش از هفتصد میلیون زن و دختر پیش از هجده سالگی ازدواج کرده اند و بیش از دویست میلیون زن و کودک، ختنه می شوند. در این میان رژیم جمهوری اسلامی کارنامه بس هولناکی را در اعمال خشونت سیستماتیک علیه زنان در جهان رقم زده است.

بر اساس آخرین گزارش "مجمع جهانی اقتصاد" از شاخص شکاف جنسیتی در سراسر جهان، ایران تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی در قعر جدول رتبه بندی



جنگ دولت اشغالگر در غزه، دور جدیدی از نسل کشی!

برای توضیح جوهر واقعی جنگ هولناکی که یک دولت اشغالگر علیه ساکنان مناطق اشغال شده به پیش میبرد باید به آن مؤلفه هائی اشاره کنیم که اساس ایجاد یک دولت اشغالگر را در این منطقه هموار ساخت

دستمزد، رزمگاه محوری مبارزه طبقاتی کارگران!



به مناسب ۲۵ نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان!

رژیم جمهوری اسلامی عامل خشونت سیستماتیک علیه زنان!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست برگزار می کند!

نه به خشونت علیه زنان



سمینار در استکهلم
ساعت یک تا پنج بعدازظهر
شنبه ۲۵ نوامبر

با شرکت:
شهرزاد مجاب، فریبا امیرخیزی،
مهرنوش شفیعی، سارا سالمی،
شیوا سبحانی، لیدا احمد، فایزه پراهویی
و شما

گرداننده سمینار: صدیقه محمدی

مکان: کافه مارکس

Kungsgatan 84, Tunnelbana station Rådhuset

از همسرانشان در قامت کارگران اعتصابی، با ایستادگی و مقاومت در پشت میله های زندان، با سخن گفتن از ۸ مارس در حلقه گشت های ارشاد، با شورش علیه قتل های ناموسی در خیابان های مریوان، با برافکندن حجاب از سکوهای خیابان انقلاب، با به چالش کشیدن جداسازی جنسیتی در محیط دانشگاه، با حضور پرشور در صف مبارزه معلمان و بازنشستگان و جنبش دفاع از محیط زیست، حضور در صف اعتراض سینماگران و هنرمندان علیه تبعیض و خشونت جنسیتی، با در افتادن با فرهنگ پدر سالارانه در محیط خانواده، با جانفشانی در صف مقدم مبارزه با کرونا، در واقع زنان آزاده با حضور پرشور در همه این عرصه ها نظام آپارتاید جنسیتی حکومت سرمایه داران اسلامی را به چالش کشیدند. زنان حتی بر سر مزار دختران و پسران و همسران جوانشان زانوی غم در بغل نگرفتند، بلکه با گردنی افراشته و با بانگ رسا اعلام کردند که بذر آزادی را کاشته اند.

در روز ۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان با این زنان شجاع و گردن افراشته، با این مبارزان راه آزادی و لغو نظام آپارتاید جنسیتی پیمان تازه کنیم، با جنبش رهایی زنان در سطح جهان هم صدا شویم و با تلاش و فعالیت هر چه گسترده تر جهت به میدان آوردن زنان کارگر و زحمتکش روز ۲۵ نوامبر را به روز مبارزه علیه زن ستیزی رژیم جمهوری اسلامی و به روز مبارزه علیه نظام مرد سالار سرمایه داری تبدیل کنیم.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
۳۰ آبان ۱۴۰۲
۲۱ نوامبر ۲۰۲۳



استراتژیک و سرکوبگرانه رژیم اسلامی "یا روسری یا توسری" را با فریاد رسا و کوبنده "نه روسری، نه توسری، آزادی، برابری" و "مرگ بر دیکتاتور" پاسخ دادند. زنان مبارز با شجاعتی کم نظیر با اقدامات نمادینی مانند دورافکندن روسری ها بر کف خیابان و سوزاندن آنها و رقص و پایکوبی به دور شعله های آتش زیباترین صحنه ها علیه رژیم آپارتاید جنسیتی را آفریدند و پایه های ایدئولوژیک حکومت اسلامی را در هم کوبیدند. خیزش ژینا به پیشتازی زنان با تعرض به نیرومند ترین پایگاه اسلام سیاسی با قوانین سخت دینی در خاورمیانه و شمال آفریقا جنبش رهایی زن در افغانستان و سراسر منطقه را وارد فاز نوینی کرد و به الگویی برای جنبش رهایی زن در این منطقه تبدیل شد. در گرماگرم این خیزش مراسم آتش زدن و چرخاندن روسری ها، کنش نمادین و مقاومت تک نفره دختران مقابل نیروهای امنیتی با مشت های گره کرده، سرودهای رزمی و اعتراضی، رژه نمادین زنان بدون روسری، پایکوبی جمعی به دور آتش روسری ها، عمامه پرانی و ... اینها همه بخشی از ویژگی های زیبایی شناختی این خیزش شکوهمند بودند که زنان با جانفشانی آن صحنه ها را آفریدند. زنان با رزمندگی و ابتکارات خود خامنه ای و دیگر سران رژیم و نیروهای سرکوبگر آن را حقیر و کلافه و سردرگم کردند.

اما نقش پیشتاز زنان در این جنبش انقلابی مانند غرش صاعقه در آسمان بی ابر نبود. زنان ایران بیش از چهار دهه است که کلیه عرصه های حیات اجتماعی را به میدان مقاومت و مبارزه علیه رنج ها و مصائب ناشی از سلطه یک حکومت سرمایه داری آمیخته با اسلامی سیاسی و قوانین ارتجاع اسلامی و فرهنگ پوسیده مردسالاری تبدیل کرده اند. زنان ایران هیچگاه قربانیان خاموش رژیم آپارتاید جنسیتی حاکم نبوده اند. زنان با حضور چشمگیر خود در خیزش های توده ای و انقلابی، با حمایت

برابری جنسیتی قرار دارد. از میان ۱۴۶ کشور، ایران در رتبه ۱۴۳ و افغانستان در رتبه ۱۴۶ جای گرفته اند.

در جامعه ایران که در آن دین و قوانین شرع اسلامی با حاکمیت سرمایه داری در هم آمیخته اند و زنان قانونا جنس دوم بحساب می آیند، خشونت علیه زنان ابعاد هولناک تری به خود گرفته است. حکومت اسلامی سرمایه داران با اعلام جنس دوم بودن زنان، نظام آپارتاید جنسیتی را قانونی اعلام کرده است. در واقع رژیم جمهوری اسلامی رسماً و قانوناً زن ستیز است. این رژیم با تکیه بر دین اسلام به مثابه ابزار ایدئولوژیک و با یاری گرفتن از فرهنگ عقب مانده مردسالارانه به عنوان یکی از پایه های حاکمیت خود، تبعیض و نابرابری های جنسیتی و خشونت بر زنان را قانونیت بخشیده و نهادینه کرده است. مطابق قانون مدنی حکومت اسلامی زنان بخشی از دارایی و ملک مردان محسوب می شوند و در روابط زن و شوهر مرد رئیس مطلق خانواده است. تحت حکومت اسلامی سرمایه داران حقوق اولیه زنان نظیر حق طلاق، حق سرپرستی فرزندان، حق ارث، حق مسافرت، حق انتخاب لباس، حق انتخاب رشته تحصیلی و غیره لگدمال گردیده است. زنان حق معاشرت آزادانه با مردان را ندارند. رژیم با اعطای حق چند همسری به مردان، رواج کودک همسری و رواج دادن صیغه، چهره ای قانونی به خرید و فروش زن به مثابه کالا داده است. تفکیک جنسیتی در تمام ارکان جامعه و حتی در مؤسسات آموزشی به یک اصل خدشه ناپذیر تبدیل شده است. اعمال این بی حقوقی و خشونت ها تصویری عریان از جهنمی است که ترکیب سرمایه و دین در ایران برپا کرده است.

امسال در شرایطی به استقبال روز جهانی مبارزه برای محو خشونت علیه زنان میرویم که بیش از یک سال از خیزش انقلابی زنان و مردان آزادیخواه ایران که با نام رمز ژینا و با شعار محوری زن، زندگی، آزادی آغاز شد می گذرد. زنان در جریان این خیزش انقلابی شعار





به مناسب ۲۵ نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان!

در سال ۱۹۶۰ سه خواهر مبارز، "ماریا، مینروا و پاتری ترزا میرابل" پس از ماهها شکنجه به دلیل فعالیت های سیاسی و پشتیبانی از "جنبش ۱۴ ژوئن"، توسط نیروهای امنیت ارتش و دیکتاتوری حاکم بر جمهوری دومینیکن در حوالی سانتیاگو به طرز وحشیانه ای به قتل رسیدند. قتل های دولتی این سه خواهر آغازی برای توجه افکار عمومی جهان به خشونت علیه جنسیت زن در عرصه بین المللی شد. اگرچه با فاصله ۲۱ ساله برای نامگذاری این روز یعنی روز جهانی منع خشونت علیه زنان در سال ۱۹۸۱ و تلاش مستمر تا ۱۷ اکتبر ۱۹۹۹ که در مجمع عمومی سازمان ملل ۲۵ نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان تصویب گردید، اگر چه به ظاهر در راستای احقاق حقوق زنان در ساختار های بین المللی، اجماع بین المللی شکل گرفت، نامگذاری این روز به عنوان روز جهانی مبارزه با منع خشونت علیه زنان در بعد جهانی نشان می دهد به همان اندازه که نظام سرمایه داری جهانی است به همان اندازه تعمیق نابرابری های جنسیتی در دل جامعه سرمایه داری ساختاری نهادینه و جهانی می باشد. به بیان دیگر خشونت علیه زنان به هیچ مرزی خود را محدود نکرده و جانب نظام سرمایه داری با ساختار مردسالارانه و با اتکا به ماهیت طبقاتی در ابعادی وسیعتر و عمیق تر، زنان را به انحاء مختلف چه در دل خانواده و چه در جامعه سرکوب کرده تا جاییکه با وجود گستردگی خشونت علیه زنان و تبعات زیانبار ناشی از آن، پنهان نگه داشتن اعمال خشونت و سکوت زنان از واکنش فعال نسبت به آن خود به یکی از مشخصات خشونت علیه زنان در تمام جوامع مردسالار محسوب می شود. با توجه به این که نیمی از کل جمعیت جهان را زنان تشکیل می دهند نقش و جایگاه زنان در جامعه جهانی در تمام تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی عاملی بنیادی محسوب می گردد. خشونت علیه زنان یک پدیده تاریخی و در خدمت بازتولید مناسبات سرمایه داری در جامعه عمل و تداوم دارد. خشونت علیه زنان چه در محیط کار و یا در خانه و یا مجامع عمومی تنها به برخوردهای فیزیکی محدود نمی شود بلکه خشونت های روانی، لفظی، جنسی، اقتصادی، ممانعت های قانونی جامعه با فرهنگ مردسالارانه از رشد اجتماعی و ایجاد

محدویت های تحصیلی، اشتغال و کاریابی اشکال مختلفی از اعمال خشونت علیه زنان شناسه می شود.

ریشه های عمده ستم و خشونت که شرایط زندگی قرون وسطایی را بر زنان تحمیل می کند ناشی از نظام سرمایه داری و ساختاری کاملن مردسالارانه است. بر اساس قوانین ارتجاعی و فرهنگ مرد سالار در محیط های کار روزانه انواع خشونت علیه زنان اعمال می شود که زبان از بیان آنها عاجز است. تداوم و تسلسل تاریخی خشونت در شکل ها و فرم های متفاوت زیر حاکمیت نظام سرمایه داری با ایدئولوژی های مسلط مردانه از گذشته تا به امروز بر مردمان جامعه غیر قابل انکار است و حق مالکیت مردسالار قانونن با غالب کردن فرهنگ سیاسی اجتماعی خود نقش سیستماتیکی خود را اعمال می کند و درست از این زاویه در ابعادی بسیار وسیعتر و گستره ی آن به اشکالی متفاوت از آنچه که که مردان با آن روبرو هستند، زنان تجربه می کنند. در جامعه ی سرمایه داری بخش قابل توجهی از زنان تبدیل به کالا می شوند به این معنا ریشه ستمکشی زنان، در نظام سرمایه داری فرهنگ مسلط مردسالارانه در هم تنیده شده و موقعیت زنان تنها یکی از نشانه های ستم و نابرابری های نهادینه شده ای است که در راستای حفظ مناسبات سرمایه داری تا به امروز در بعدی جهانی به صورت یکی از ارکان ایدئولوژیک، قانونی و حکومتی با ایجاد نهادینه کردن زنجیربردگی در به اسارت درآوردن زنان با وحشیانه ترین قوانین ضد انسانی با نام آیین و مذهب و آداب و رسوم ارتجاعی عقب مانده عمل می کند. نباد فراموش کرد خشونت علیه زنان در اکثر کشورهای جهان یک امر روزمره است. خشونت تنها محدود به خشونت خانگی، خانوادگی و بدنی نیست، بلکه خشونت دولتی، قانونی، مذهبی، ملی و زبانی شرایطی را به وجود می آورد که زنان کارگر در بخش های تولیدی و غیر تولیدی، خدمات خانگی، زنان خانه دار، بازنشسته و بیکار در واقع خشونت و نابرابری های ها تبعیض آمیز متفاوتی از مردان هم طبقه ای خود در همین نظام طبقاتی متحمل می شوند. به عبارت دیگر مردسالاری به عنوان یک نظام با ساختاری سیاسی و اقتصادی

در راستای استراتژی خود همه مولفه های جامعه را از جمله سیاست، اقتصاد، فرهنگ، ایدئولوژی، زبان، هنر و مذهب و ادبیات با کمک پروپاگاندهای رسانه های جهانی خود تلاش می کند نسل به نسل فرهنگ غالب در ساختار قدرت را با انتقال و باز تولید انگاره های مردسالارانه در جامعه به گفتمان غالب و موازنه قدرت، سیستماتیک به نفع فرهنگ مردسالارانه حکمفرما کند. اگر بر این باور باشیم ریشه ها ی اصلی ستم و خشونت علیه زنان ناشی از دو مولفه اصلی از جمله ساختار نظام سرمایه داری با رویکرد و ماهیتی کاملن مردسالارانه در هم تنیده است؛ این در هم تنیدگی به اندازه ای وحشتناک است که مرز بین واژه های خشونت و ستم بر زنان را بسیار مشکل می سازد تا جایکه فرهنگ مردسالاری همه جا به مثابه یک مولفه نظام سرمایه داری برده وار جنگ و وحشیانه ای علیه زنان به راه انداخته است به بیانی ساده تر ساختارهای قدرت سرمایه داری و مردسالار در هم تنیدگی و وابستگی در قانونی کردن اعمال خشونت، ماهیت و استراتژی پُر واضحی را به ما نشان می دهد.

تاریخن شاهدیم رژیم سرمایه داری اسلامی در ایران با سرکوب انقلاب ۵۷ با هجوم تحجر خونین اسلامی و پرچم سرکوب زنان توسط دستجات حزب الهی و با شعار "یا روسری یا تو سری" حاکمیت خود را تثبیت کرد. تصویب قوانین متحجر اسلامی و با تعرض و خشونت علیه زنان فصل دیگری از شرایط غیر انسانی را بر زنان تحمیل نمود. تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نقطه عطفی بود که ناقوس سرکوب و شکست انقلاب ۱۳۵۷ در ایران را به صدا درآورد. تبعیض و نابرابری های جنسیتی و خشونت بر زنان را قانونیت و رسمیت بخشید. موج اعدام و کشتار زندانیان سیاسی که بخش عظیمی از زنان و دختران را زیر تیغ شکنجه مورد آزار جنسی و خشونت متحجرین اسلامی واپسگرا قرار گرفتن تا جاییکه با اتکا به قوانین شرعی و فتوای اسلامی بدین معنا که در اسلام اعدام دختران باکره ممنوع است، مامورین و شکنجه گران برای مشروعیت بخشیدن به خشونت و جنایات خود دختران زندانی را قبل از اعدام به عقد خود در می آوردند و به زور به آنها تجاوز کردند. طبق "اصل

جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

زیر نظر هئیت تحریریه

سر دبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ۴ با سایز ۱۲ است.

تماس با

کمیته تشکیلات داخل کشور

حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193

0046760854015

004799895674

00436601195907

تماس با کمیته تشکیلات

داخل کومه له (تکس)

takesh.komalah@gmail.com

آگاهانه، چشم معترضان در کف خیابان‌ها را مورد هدف شلیک گلوله قرار دادند، و از طرف دیگر با مسمومیت سیستماتیک و هدفمند دختران دانش آموز جنایت دیگری را رقم زدند و از اولین قربانیان این جنایت و خشونت، زنان و دخترانی بودند که با زخمی شدند و یا جانشان را از دست دادند. ارتقاء سطح مبارزاتی زنان با هدف قرار دادن کل ماهیت ایدئولوژی رژیم سرمایه داری ایران بار دیگر نشان داد که هیچ تغییر انقلابی در جامعه صورت نخواهد گرفت مگر اینکه تغییراتی اساسی صورت بگیرد. این خیزش انقلابی که زنان در صف اول این مبارزات بودند علیرغم فروکش کردن آن، تاثیرات ذهنی و عینی عمیقی از خود به‌جای گذاشت و نقش سیاسی تعیین کننده‌ای از قدرت زنان به عنوان نیمی از جامعه انسانی در چشم انداز آینده تغییر و تحولات سیاسی ترسیم کرد.

قطعن پرداختن به مسئله زنان و مبارزه برای احقاق حقوق برابر آنها با مردان امر هر انسان آزادیخواه و برابری طلبی است که علیه نظام سرمایه داری اسلامی در ایران مبارزه میکند. برای پایان دادن به ستم جنسی و جنسیتی باید زنان همچون سایر اقشار، طبقات و یا گروه‌هایی که به طور خاص مورد ستم و خشونت قرار می‌گیرند جنبش مستقل خود را برای مبارزه و رهایی از این ستم و خشونت داشته باشند. بر همین اساس یکی از اقدامات انقلابی برای پایان دادن بر هر نوع ستم و نابرابری علیه زنان در ایجاد تشکلهای توده ای مستقل زنان است که هم جنبش زنان و هم جنبش کارگری در بستر همین مبارزات، باید در دستور کار و فعالیت مبارزاتی خود قرار داده و به امری ضروری و فوری این جنبش انقلابی تبدیل نمایند. بدون شک تغییر دادن این شرایط در راستای در هم شکستن مناسبات نظام سرمایه داری، لغو مالکیت خصوصی با سازمانیابی خود جنبش های اجتماعی و با اتکا به قدرت توده های وسیع مردم کارگر و زحمتکش به عنوان ستون فقرات و موتور محرکه آن که زنان مبارز و انقلابی در تاریخ خیزش یکسال اخیر به ثبت رسانده اند میتوان چشم انداز روشن و مطلوبی را برای پایان دادن به هر نوع ستم و خشونت در فردای سرنگونی انقلابی حاکمیت اسلامی ایران امکان پذیر و تصور کرد. با توجه به این واقعیت عینی در دل مبارزاتی که در حال حاضر با تمام افت و خیزهای که به همراه داشته، شاهدیم که زنان نه تنها نقش تعیین کننده ای در گام برداشتن برای رادیکالیزه کردن و تعمیق این جنبش بازی کرده، بلکه شواهد عینی این مبارزات این پیام را دارد که بستر و زمینه شکلگیری سازمانیابی تشکلهای مستقل توده ای زنان از هر زمان دیگری آماده و مهیا است.

۲۱ قانون اساسی "جمهوری اسلامی دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با "رعایت موازین اسلامی" تضمین نماید، میدانیم تعبیر رعایت حقوق زنان در چارچوب موازین اسلامی، معنای دیگری قانونمند کردن بستن زنجیر اسارت و بردگی فرهنگ مردسالارانه به دست و پای زنان در تمام عرصه های زندگی اجتماعی است. به این اعتبار در جوامعی که حاکمیت دیکتاتوری و مذهبی حاکم هستند، با تصویب قوانین ضد انسانی زنان جز دارایی و ملک مردان محسوب می شوند کماینکه طبق ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی تحت عنوان "حقوق و تکالیف زوجین نسبت به یکدیگر" در روابط زن و شوهر، مرد رئیس خانواده است و ریاست خانواده را از خصایص شوهر می دانند. با اتکا به همین قوانین ارتجاعی در حاکمیت رژیم اسلامی سیستماتیک و قانونن با ترویج مرد سالاری و با اتکا به استدلال های بیولوژیکی و مذهبی بارها در رسانه های دولتی اظهار کرده اند که مردان از لحاظ جسمی از زنان قوی تر هستند، با مخدوش کردن مرز کودکی و بزرگسالی دختران، کوچکتر شمردن مغز زنان از مردان و تفاوت های بیولوژیکی انسان با انواع توریهای مرتجعانه در راستای موقعیت مسلط فرهنگ مردسالارانه در جامعه و کلیشه های جنسیتی، بر حفظ الگوهای تقسیم کار جنسی در تثبیت نقش خانه داری زنان و با اتکا به تفاوت های بیولوژیک گفتمان سازی می کنند. در حالیکه بر خلاف همچنین تئوری بافی هایی فرهنگ حاکمه نرینه ی مردسالار، کار خانگی نه تنها از زاویه بیولوژیکی محدود و منحصر به زنان نبوده و نیست بلکه همچنین شرایطی زاده ی یک رونده تاریخی در نتیجه ی طبقاتی شدن جامعه و تقسیم کار و شکلگیری مالکیت خصوصی تاریخن شکل گرفته است.

در خیزش انقلابی یک سال اخیر مردم ایران، شاهد بودیم زنان نقطه عطفی از توان مبارزاتی رادیکال خود را به نمایش گذاشتند. حضور گسترده ی دختران و زنان و با شکستن حباب تابوی تفاوت های جنسیتی در اعتراضات خیابانی دانش آموزان و دانشجویان مدارس و دانشگاه با پرتاب کردن روسری های خود و برداشتن حجاب اجباری به عنوان یکی از نمادهای ستم کشی زنان در جامعه تحت حاکمیت رژیم سرمایه اسلامی، توانستند گوشه ای از ظرفیت های انقلابی نهفته خود را درون جامعه به نمایش بگذارند و با اعتراض به بیشتر از چهل سال خشونت غریبان حاکمیت رژیم ارتجاعی اسلامی ایران پایه های ایدئولوژی اسلامی را مورد هدف قرار دهند. زمانی که رژیم جمهوری اسلامی خطر بقای حاکمیت خود را احساس کرد شاهد بودیم نیروهای سرکوبگر رژیم هدفمند و

رژیم جمهوری اسلامی عامل خشونت سیستماتیک علیه زنان!

خشونت علیه زن مرزی نمی شناسد و به عنوان یک پدیده زشت اجتماعی، کل جهان را در نوردیده و تاریخی هزاران ساله دارد، اما در ایران، حاکمیت نظام سرمایه‌داری درآمیخته با حاکمیت سیاسی مذهب ابعاد ستمگری بر زنان را به همه زوایای زندگی اجتماعی و خصوصی زنان کشانده است. به همین اعتبار خشونت علیه زن با همه زشتی‌هایش یک پدیده اجتماعی است و مثل هر پدیده اجتماعی دیگر باید بستر باز تولید آن را شناخت و بر حسب ویژگی‌هایش به اشکالی سازمانیافته و در ابعادی اجتماعی برای مبارزه علیه آن نیروی زنان و مردان کارگر و زحمتکش و انسانهای آزاده را بسیج کرد. هیچکس نباید به خود اجازه دهد خشونت علیه زن را امری شخصی، خانوادگی، قومی، فرهنگی، مذهبی، بدانند و از پیگرد و مجازات در امان بمانند. هر کس که به هر شکلی علیه زن خشونت اعمال کند، بی هیچ چون و چرایی باید مجازات شود.

تنها با نیروی مبارزه‌ای سازمانیافته و متحدانه با شرکت وسیع‌ترین توده زنان کارگر و زحمتکش و ستمدیده و مردانی که بقای این ستمگری را فشاری آزار دهنده و توهینی آشکار به انسانیت خود می‌دانند، می‌توان از هم‌اکنون به درجات قابل توجهی محیطی‌امتر در خانه و روابط و مناسباتی انسانی در جامعه و فضایی امن‌تر در محیط‌های کار فراهم کرد. در این تردیدی نیست که جنبش انقلابی ژینا با پیشتازی زنان و با شعار "زن، زندگی، آزادی"، "نه روسری، نه توسری، آزادی، برابری" و با اقدامات نمادینی مانند دورافکندن روسری‌ها بر کف خیابان و سوزاندن آنها و رقص و پایکوبی به دور شعله‌های آتش زیباترین صحنه‌های خود را آفرید و پایه‌های ایدئولوژیک حکومت اسلامی را در هم کوبید. این خیزش با تعرض به نیرومندترین پایگاه اسلام سیاسی با قوانین سخت دینی در خاورمیانه و شمال آفریقا جنبش‌رهائی زن در منطقه و پایان دادن به هر گونه خشونت علیه زنان را وارد فاز نوینی کرد. اما بیگمان با خلاصی از شر نظام سرمایه‌داری و برقراری یک نظام سوسیالیستی است که می‌توان برای همیشه ننگ خشونت علیه زنان را از دامن بشریت زدود. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی گامی مهم در روند خلاصی از شر نظام سرمایه‌داری و رهائی زنان است.

که طبق گزارشات آمار بی‌بندوباری و فساد در بین جمعیت مردان که روحانیون هم در میان آنان هستند قابل مقایسه با جمعیت زنان نبوده و بمراتب بیشتر است.

بر اساس ماده ۶۳۱ قانون مجازات اسلامی، اگر مردی همسر خودش را با مرد دیگری در یک بستر ببیند و او را بکشد، مرتکب قتل نشده و بر او هیچ گناهی نیست. در حالیکه همین حق را یک زن ندارد. ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی اعلام می‌دارد: دیه قتل زن مسلمان خواه عمدی و خواه غیرعمدی نصف دیه مرد مسلمان است. یکی از مسائل مهم که به خشونت علیه زنان در سطح جامعه منجر می‌شود قانونی کردن حجاب اجباری برای زنان می‌باشد. طبق قانون مجازات اسلامی زنانی که حجاب اسلامی را در انظار عمومی رعایت نکنند به ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌شوند. قانون اساسی ایران هم حقوق زنان را در چهار چوب همین قوانین ارتجاعی و زن‌ستیز به رسمیت می‌شناسد. اینها فقط نمونه‌هایی از قوانین زن‌ستیز رژیم جمهوری اسلامی به پیروی از تعالیم دینی هستند که همراه با فرهنگ مردسالارانه حاکم در جامعه آسیب‌پذیری زنان را در برابر خشونت همه‌جانبه و سیستماتیک افزایش داده است. با این وصف می‌بینیم که در کشوری همچون ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی که چند همسری، کودک همسری، ازدواج موقت، صیغه، جداسازیهای جنسیتی، محروم کردن زنان از حق سرپرستی فرزندان شان که سخت‌ترین فشارهای روانی را بر مادران تحمیل می‌کند، اینها و بسیاری نمونه‌های دیگر خشونت‌هایی هستند که بر اساس بندی از قانون و ملهم از آیات و روایاتی از آئین اسلام، بر زنان اعمال می‌شوند.

آن دختر خردسالی که هنوز بیشتر از هر چیز به عروسک‌اش فکر می‌کند و او را راهی خانه شوهر می‌کنند، آن دختر رنجوری که به سختی تن کوفته و کبود شده خود را از زیر دست و پای برادرش رهانیده، آن زن جوانی که به وساطت آخوندی در اطراف حرم‌های "مقدس" قم و مشهد تن و غرورش حراج می‌شود، آن دختر جوانی که برای فراهم کردن مواد مخدر بستگان معتادش به هر دامی کشیده می‌شود، اینها همه قربانیان آن شکل از خشونت‌اند که مقدرات شان توسط قوانین اسلامی، سنت، دولت، پدر، برادر و شوهر و فرهنگ مردسالار تعیین می‌شوند.

با گذشت ۶۳ سال از قتل خواهران میرابل در دومینکن، جنایتی که مبارزه برای رفع خشونت علیه زنان در جهان را وارد فصل تازه‌ای کرد، رژیم جمهوری اسلامی کارنامه بس هولناکی را در اعمال خشونت سیستماتیک علیه زنان در جهان رقم زده است. بر اساس آخرین گزارش "مجمع جهانی اقتصاد" از شاخص شکاف جنسیتی در سراسر جهان، ایران تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی در قعر جدول رتبه‌بندی برابری جنسیتی قرار دارد. از میان ۱۴۶ کشور، ایران در رتبه ۱۴۳ و افغانستان در رتبه ۱۴۶ جای گرفته‌اند. اعمال بی‌حقوقی و خشونت بر زنان ریشه در مناسبات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حاکم بر جامعه دارد. در جامعه ایران ابعاد هولناک خشونت علیه زنان اساساً ناشی از حاکمیت یک رژیم سرمایه‌داری مستبد مذهبی است که قوانینش مبتنی بر تعالیم دینی می‌باشد. رژیم جمهوری اسلامی رسماً زن‌ستیز است و با اعمال قوانین اسلامی بطور همیشگی و نهادینه شده حقوق مدنی و انسانی زنان را پایمال می‌کند و با سلب تمام آزادی‌های فردی و اجتماعی از آنان، به اعمال خشونت همه‌جانبه علیه زنان در جامعه و خانواده از طرف حکومت و مردان اجتماع مشروعیت بخشیده است. رژیم جمهوری اسلامی برای تداوم حاکمیت خود از فرهنگ پوسیده مردسالاری در جامعه تغذیه می‌کند. در قوانین رژیم اسلامی زنان جزو دارایی و ملک مردان محسوب می‌شوند. طبق ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی حکومت اسلامی در روابط زن و شوهر مرد رئیس مطلق خانواده است. شورای نگهبان هم مقرر کرده زن بدون اجازه شوهر خود نمی‌تواند از خانه بیرون برود حتی اگر تشییع جنازه پدرش باشد. در صورت سرپیچی زن از فرمان شوهر که معمولاً با اعمال خشونت علیه زنان همراه است، در مراجع قضایی با استناد به همین قوانین زنان را محکوم می‌کنند.

قوانین رژیم جمهوری اسلامی خشونت علیه زنان را در جامعه نهادینه و ترویج می‌کنند و به آن مشروعیت می‌بخشد. روحانیون حاکم در ایران تصویب قوانین علیه زنان را بمنزله عمل به احکام الهی قلمداد می‌کنند و اجرای این قوانین را برای مصالح جامعه اسلامی ضروری به حساب می‌آورند. چون ادعا می‌کنند با اعمال خشونت علیه آنها می‌توان جلوی فساد و بی‌بندوباری در جامعه را گرفت. در حالی

پژواک رسای دو پیام در تقابل با توحش ضد انسانی علیه مهاجرین افغانستانی

هویت های جغرافیائی انسان را گرگ انسان قرار میدهد، به طوری که نه تنها انسان ها در برابر درد و اندوه هموعانشان مایوس و متأثر نمیشوند که علاوه بر اساس یک تقسیم بندی وحشتناک "ما" و "شما" از شکنجه و رنج همدیگر لذت میبرند.



این فریاد رسای انسانیت از جانب رضا شهبابی رهبر کارگری و زندانی سیاسی از درون زندان اوین پاسخ شایسته خود را مییابد: "سائمه جان، همسایه و همسرنوشت عزیز، خطاب صمیمانه شما را شنیدم که مصداق آن گفته است که آنچه از دل برآید بر دل نشیند. می گویند شرم احساسی است انقلابی، اما نامه شما خشم و شرم را همزمان برمی انگیزد. خشم از توهین، خشونت، اخراج و تحقیر روزانه که به بهانه افغانستانی بودن اعمال می شود. و شرم از اینکه در این جامعه من هم شهروند ایرانی ام، و میدانم در تمام این سالیان یقیناً کارهایی بوده که از دستم ساخته باشد و انجام نداده ام. اما قلبم به درد می آید وقتی می بینم که متأسفانه در میان مردم ستم کشیده کشور ما و حتی در این زندان، در میان برخی فعالان سیاسی و صنفی که باید پرچم داران مبارزه علیه هر نوع تبعیض باشند، هستند کسانی که هنوز بر طبل نفرت پراکنی و تفرقه اندازی "ما" و "شما" می کوبند. " نامه "سائمه سلطانی" و پاسخ "رضا شهبابی" اوج انسانیتی است که همه مرزهای جغرافیائی و ملی را از هم میگسلند

همزمان در پاکستان یک ضرب الاجل برای خروج مهاجرانی که مدت اقامت بسیاری از آنان به چهار دهه میرسد، اعلام شد. این به معنای اخراج ۱ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از مهاجران افغانستانی است. ده ها هزار تن از آنان طی روزهای گذشته به افغانستان بازگردانده شده اند و دولت پاکستان به آنها اجازه داده که تنها پنجاه هزار روپیه معادل صد و شصت یورو با خود خارج کنند و بقیه اموال آنان را دولت پاکستان ضبط کرده است. این در شرایطی است که بسیاری از افغانستانی ها از ایران و پاکستان به عنوان گذرگاه هایی برای رسیدن به کشوری امن استفاده می کنند. سخت تر شدن کنترل های مرزی و اخراج آنان از دو کشور همسایه سبب شده است که بازگشت به افغانستان تحت سلطه طالبان تنها گزینه پیش رویشان باشد.



در این میان و در دل فاجعه ای که به مهاجرین افغانستانی تحمیل میشود، فریاد "سائمه سلطانی" فمینیست افغانستانی به گوش میرسد، فریاد زنی که مینویسد "من از جمله زنان انترناسیونالیست و سوسیالیست فمینیست افغانم که از فقر و عمق نابرابری جنسیتی یک جامعه به شدت زن ستیز و مرد سالار برخاسته ام و سالهاست در برابر هیولای قدرتمند مرد سالاری و مدافع اصلی آن امپریالیسم ایستادگی میکنم" و آنگاه با خطاب به مردم ایران که "همسایه میخوام سلامی کنم به تو، سلامی که قرار است سر سخنی را با تو، قلب، وجدان و ضمیر را باز کند!" و سپس ادامه میدهد که "نامه اعتراضی ام را در واکنش به جریان شدید افغان ستیزی و نقد رفتارهای فاشیستی، شوونیستی و ناسیونالیستی موجود در جامعه ایران علیه انسان افغانستانی که از سوی جمهوری اسلامی هر سال به شکل سیستماتیک راه اندازی میشود، فرستاده ام. این نامه آن معیارهای جهان مردسالاری چون ناسیونالیسم را که انسانها را در برابر درد هموعانشان نابینا و بی تفاوت ساخته است، به نقد میگیرد و از آن انتقاد میکند که چگونه شری به نام ناسیونالیسم و


در حالیکه تمام رسانه های رسمی دول امپریالیستی غرب در ارکستری یکنواخت بی شرمانه در پشت جنگ هولناک دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین در غزه قرار گرفته و برای به اصطلاح حق دفاع دولت اشغالگر از خود گلو پاره میکنند، فاجعه کشتار مردم بی دفاع و کودکان و آواره شدن بیش از یک میلیون انسان هر وجدان بیداری را آزرده می کند.




جنگ ضد انسانی دولت نژادپرست اسرائیل علیه مردم فلسطین در غزه بیش از یک میلیون انسان دیگر را به صدها میلیون آوارگان داخلی در کشورهای دیگری که میدان جنگهای نیابتی، اتنیکی و مذهبی هستند، افزود. اوج توحش در غزه سبب شد که فاجعه دیگری که در روزها و هفته های گذشته در ایران و پاکستان بر سر آوارگان افغانستانی فرود آمد، بازتاب چندانی نیابد. اینجا دیگر شوونیسم آریائی و ارتجاع جمهوری اسلامی از یکسو و دولت سرکوبگر پاکستان از سوی دیگر، تهاجم همه جانبه ای را به مهاجرین افغانستانی سازمان دادند. طی ماه های اخیر اخراج مهاجران افغانستانی افزایش چشمگیری داشته است و تنها طی نه روز که سران جمهوری اسلامی ظاهراً برای دفاع از عملیات حماس حنجره پاره میکردند بیش از ۲۱ هزار مهاجر افغانستانی به افغانستان باز گردانده شدند. "ایرنا" خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی در ۲۳ آبان شمار افغانستانی های باز گردانده شده از مرزهای استان خراسان رضوی را حدود ۳۲۸ هزار تن گزارش داد. سران جمهوری اسلامی با بزرگنمایی در مورد تعداد آوارگان افغانستان آگاهانه به یک موج مهاجر ستیزی دامن زدند. هر چند که جزئیات مذاکرات مقامات جمهوری اسلامی و طالبان در مورد سرنوشت پناهنجویان به بیرون درز نکرد، ولی اکنون میتوان فهمید که چه تصمیم ضد انسانی گرفته اند. صدها هزار تن از این مهاجرین عمر اقامتشان در ایران دستکم با عمر جمهوری اسلامی برابری کرده و بسیاری از آنان در ایران متولد شده اند.

حزب در شبکه های اجتماعی

 Peshraw Cpiran

 Peshraw Cpiran

 Peshraw Cpiran

 Peshraw Cpiran

نصرت تیمورزاده

جنگ دولت اشغالگر در غزه، دور جدیدی از نسل کشی!

و پیش شرط‌های آن را" از میان برد، یهودی ناممکن می شود، چرا که ذهنیت او دیگر موضوعیتی ندارد، چرا که بنیان ذهنیت یهودیت " نیاز عملی " جنبه‌ای انسانی به خود خواهد گرفت، چرا که تناقض میان هستی حسی "فردی انسان و هستی نوع بشری او از میان خواهد رفت. آزادی اجتماعی یهودی، آزادی جامعه از یهودیت است. (مارکس - درباره مسئله یهود) اگر مارکس "آزادی سیاسی یهودیان" را در ارتباط با "آزادی جهان امروز" می‌بیند، اما در مقابل گرایش‌های راست در بیشتر موارد نقطه عزیمت خود را رهائی از "شر" یهود قرار می‌دهند. این "رها" شدن از شر یهود، به ویژه در اواخر قرن نوزدهم از طریق ایجاد یک دولت یهودی، به گفتمان مسلط تبدیل می‌گردد. از این رو در اولین کنفرانس یهودیان در سال ۱۸۹۷ در شهر بازل سوئیس، مسئله ایجاد دولت یهود به یکی از مباحث اصلی کنفرانس تبدیل شده و خاورمیانه، روسیه، بعضی از کشورهای آمریکای لاتین و اوگاندا به عنوان سرزمین‌هایی که می‌توان دولت یهود را در آنجا تشکیل داد، نام برده می‌شوند. ولی بیش از همه بازگشت به فلسطین با اشاره به روایات مذهبی تورات یعنی اسکان یافتن در دامنه کوه صهیون، مد نظر است. در واقع کلمه صهیونیسم به مفهوم بازگشت به صهیون از همین جا مبداء خود را می‌یابد. گفته میشود: "سرزمینی وجود دارد که فاقد مردم است، و مردمی هم وجود دارند که فاقد سرزمین‌اند." این جمله بزرگترین تقلب تاریخی است که بنیان فکری و مادی انتقال یهودیان به فلسطین را مهیا می‌سازد. بعد از این کنفرانس "آژانس یهودیان" شکل می‌گیرد که وظیفه‌اش تهیه امکانات لجستیکی جهت انتقال یهودیان به فلسطین است. "آژانس یهودیان" از همه امکانات جهت انتقال یهودیان بهره می‌جوید. تبلیغات وسیع، جمع آوری کمک‌های مالی حتی از مسیحیان که خواهان رها شدن از "شر" یهود هستند، گرفته تا تهدید و حتی بر مبنای اسناد تاریخی آتش زدن کلیساهای یهودی در کشورهای مختلف به کار گرفته می‌شوند تا بازگشت به فلسطین به مثابه تنها بدیل ارائه گردد.

در این روند است که جریان صهیونیستی به مثابه گرایش اصلی شکل می‌گیرد، جریانی که بنیان‌اش بر ایدئولوژی نژادپرستانه استوار شده است. "ریچارد لیشت‌هایم" یکی از ایدئولوگ‌های صهیونیست در کتاب خود به نام "برنامه صهیونیسم"

کلیسای مسیحی و کاتولیک‌ها نقش برجسته‌ای در این سرکوب را داشته‌اند. از این زاویه مسئله آزادی یهودیان به ویژه در اروپا مورد توجه قرار داشته است. چه گرایش‌های چپ و چه گرایش‌های راست راه حل‌های گوناگونی جهت حل مسئله یهود ارائه داده‌اند. در میان خود یهودیان نیز گرایش‌های گوناگون به ویژه در ارتباط با راه حل این مناقشه تاریخی وجود دارد.

مارکس در نوشته خود به نام "مسئله یهود" در پائیز ۱۸۴۳ در نقدی بر دو نوشته از برونو باوئر دست به یک تجزیه و تحلیل عمیق می‌زند که در آن پرسش‌هایی نظیر آزادی سیاسی یهودیان، مناسبات این آزادی با آزادی سیاسی مسیحیان، ارتباط حق شهروندی یهودیان و مسیحیان، جامعه مدنی و مذهب، مورد توجه قرار می‌گیرند. او می‌نویسد: "به هیچ روی کافی نیست که بپرسیم چه کسی باید آزادی دهد و چه کسی باید آزاد شود، یک نقد باید موضوع سومی را مورد بررسی قرار دهد. چه نوع آزادی مورد بحث است، چه شرایطی از نفس ماهیت آزادی مورد درخواست ناشی می‌شود؟ تنها، نقد نفس آزادی سیاسی است که می‌تواند نقد نهائی مسئله یهود و ادغام درست آن در "مسئله عمومی زمان (ما)" باشد"

مارکس در ادامه نقد خود می‌نویسد: "اجازه دهید راز یهودی را در مذهب او جستجو نکنیم، که راز مذهب او را در یهودی واقعی بجوئیم. بنیان دنیوی یهودیت چیست؟ نیاز عملی، نفع شخصی. مذهب دنیوی یهودی چیست؟ کاسبکاری. خدای دنیوی او چیست؟ پول. بسیار خوب! بنابراین آزادی از کاسبکاری و پول یعنی از یهودیت عملی و واقعی، خود، آزادی زمان ما خواهد بود. آن سازمان اجتماعی که بتواند پیش شرط‌های کاسبکاری و بنابراین امکان کاسبکاری را از میان ببرد، موجودیت یهودی را ناممکن می‌سازد. آگاهی مذهبی او مانند غبار رقیقی در هوای واقعی و حیات بخش جامعه رنگ خواهد باخت. از سوی دیگر هنگامی که یهودی به بیهودگی ماهیت عملی‌اش پی ببرد و در لغو آن بکوشد، خود را از جریان قبلی تحول خویش رها ساخته، در جهت رهائی بشر به معنای اخص خواهد کوشید و علیه عالی‌ترین جلوه عملی از خود بیگانگی انسان برخواید خواست "طرفیت یهودی امروزی برای آزادی، رابطه یهودیت با آزادی جهان امروز است" زمانی که جامعه موفق شود جوهر عملی یهودیت "سوداگری

رویدادهائی در تاریخ موجودند که با وجود گستردگی و اهمیت‌شان یک بار ظاهر شده و به دست فراموشی سپرده میشوند و یا اینکه صورت مسئله به دلایلی متغی می‌گردد. جنگ بین اسرائیل و فلسطین از جمله آن رویدادهای تاریخی است که بیش از یک قرن تداوم یافته و در فواصل متفاوت صحنه سیاسی جهان را اشغال می‌کند. دولتی که از همان ابتدا بر پایه اشغالگری بوجود آمده بود، در هفته‌های گذشته نیز اوج توحش خود را به نمایش گذاشت. اکنون نیز همانند همه رویدادهای مربوط به این تراژدی، مدافعین دولت اشغالگر چه در قالب دولت‌های امپریالیستی و چه مدیای رسمی آن چنان گلو پاره می‌کنند که گویا تاریخ این مناقشه از هفتم اکتبر با حمله حمات به مناطق مرزی اسرائیل، به گروگانگیری دویست و چهل نفر و کشته شدن هزار و دویست نفر از اهالی اسرائیل آغاز شده است. در این فراموشی، آگاهانه تاریخ بیش از یک قرن از اولین کوشش‌ها برای ایجاد یک دولت یهودی و آواره شدن فلسطینی‌ها به فراموشی سپرده می‌شود و آنچه در این بستر اهمیت پیدا می‌کند به اصطلاح حق دفاع از خود اسرائیل است. ما اما مجبوریم برای توضیح جوهر واقعی جنگ هولناکی که یک دولت اشغالگر علیه ساکنان مناطق اشغال شده به پیش می‌برد به آن مؤلفه‌های اشاره کنیم که اساس ایجاد یک دولت اشغالگر را در این منطقه هموار ساخت. دولتی که خود را از سوئی نماینده تمام یهودیان جهان واز سوی دیگر قربانی تاریخی یهودی ستیزی می‌داند. به جرأت میتوان گفت که دولت اسرائیل تنها دولت اشغالگری در تاریخ است که خود را قربانی میدانند و نه تنها قربانی که تنها قربانی تاریخ. در این تاریخ اما کسانی که هیچگونه نقشی در یهودی ستیزی نداشتند اکنون باید تاوان این یهودی ستیزی را بپردازند. بنابراین شاید بهتر است که قبل از همه به این مسئله پردازیم که به مثابه سلاحی در دست همه آنها قرار گرفته است که به بهانه آن هر صدای انتقادی علیه سیاست‌های اشغالگرانه دولت اسرائیل را با برچسب "یهودی ستیزی" از میدان بدر کنند.

واقعیت این است که از نظر تاریخی "مسئله یهود" قدمتی طولانی‌تر از بوجود آمدن دولت صهیونیستی اسرائیل دارد. در دو سه قرن اخیر یهودیان در بسیاری از کشورهای اروپائی، امپراطوری روسیه، آمریکای لاتین، لهستان و... مورد سرکوب قرار گرفتند. بیش از همه



مینویسد: "مبارزه علیه یهودی ستیزی کمکی به توده‌های یهودی نمی‌کند. تا زمانی که یهودیان در میان ملت‌های دیگر زندگی می‌کنند، یهودی ستیزی خاتمه پیدا نخواهد کرد."

این ایدئولوژی نژادپرستانه جوهر اصلی دولت اشغالگر اسرائیل را تشکیل می‌دهد. جریان صهیونیستی از همان ابتدا به مثابه متحدین امپریالیسم و ارتجاع وارد عمل می‌شوند. هر تسلسل به مثابه یکی از بنیان گزاران جنبش صهیونیستی خطاب به اروپائیان می‌گوید: "ما به مثابه یک دیوار حفاظتی برای اروپا عمل خواهیم کرد، دیواری که وظیفه‌اش حفاظت از فرهنگ اروپائی در مقابل بربریت آسیائی خواهد بود." (هر تسلسل - دولت یهودی). او در نامه‌ای به پادشاه عثمانی می‌نویسد: "چنانچه عالی جناب سلطان، فلسطین را در اختیار ما بگذارند، ما به عنوان قدردانی، مشکل مالی ترکیه را حل خواهیم کرد."

با شکست دولت عثمانی در جنگ جهانی اول، مستعمراتش میان نیروهای پیروز در جنگ تقسیم شده و بخش بزرگی از خاورمیانه از جمله فلسطین تحت قیمومیت دولت بریتانیا قرار می‌گیرد. در سال ۱۹۱۷، دولت بریتانیا در بیانیه بالفور (نام وزیر خارجه وقت بریتانیا) خود را متعهد می‌سازد که کوشش‌های مجدانه‌ای به کار برد تا "آژانس یهودیان" موفق گردد که یهودیان را به فلسطین انتقال دهد. در این بیانیه البته سخنی در مورد ساکنین این منطقه به میان نیامده است، گویا "واقعا" سرزمینی است که مردمی در آن زندگی نمی‌کنند. صهیونیست‌ها از همان ابتدای ورود به فلسطین با استفاده از تمام اهرم‌ها به پاک سازی قومی می‌پردازند. ایجاد میلیشهای یهودی برای کشتار فلسطینی‌ها و آواره ساختن آنان حتی در سال‌های قبل از تشکیل دولت اسرائیل و در زمان قیمومیت دولت بریتانیا یکی از این اهرم‌ها بود. و این پاک سازی قومی به یکی از اساسی‌ترین سیاست‌های همه دولت‌های اسرائیل حتی پس از قطعنامه سازمان ملل مبنی بر تقسیم این منطقه بین یهودیان و فلسطینیان تبدیل گشت. تنها در فاصله کمتر از یکسال از زمان نقشه تقسیم این سرزمین بین یهودیان و فلسطینیان در سال ۱۹۴۷ توسط سازمان ملل تا تأسیس دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ پانصد و یک روستا و هیجده شهر با جمعیتی معادل هشتصد هزار نفر از اهالی فلسطین به زور اسلحه از سرزمین هایشان رانده شدند. "بن گورین" اولین نخست وزیر دولت اشغالگر در نامه‌ای خطاب به کمیته اجرائی "آژانس یهود" می‌نویسد: "من موافق تخلیه اجباری ساکنین

هستم و در آن چیزی غیر اخلاقی نمی‌بینم". او در کنفرانسی که در دسامبر ۱۹۴۷ تشکیل می‌شود تا مقدمات تشکیل دولت اسرائیل را فراهم سازد، می‌گوید: "کشور اسرائیل فقط از یهودیان تشکیل خواهد شد تا دچار هیچگونه مشکلی نشود." "گلدامیر" نخست وزیر اسرائیل همین نکته را به زبان دیگری در سال ۱۹۶۹ می‌گوید: "چیزی به نام مردم فلسطین وجود ندارد، هیچوقت هم وجود نداشته است". در روزهای گذشته آشکارا رئیس جمهور، نخست وزیر، وزیر دفاع و رهبران احزاب اولترا راست در اسرائیل از پایان دادن به حضور فلسطینیان در نوار غزه و راندن آنان به صحرای سینا سخن رانده اند و همزمان گسترش آبادی نشین‌ها در ساحل غربی را با پشتیبانی ارتش اسرائیل و کشتن و زندانی کردن فلسطینی‌ها به پیش برده اند.

"موشه زیمرمن" یک تاریخ نگار و پژوهشگر پدیده "یهودی ستیزی" که خود یهودی و ساکن اسرائیل است می‌گوید: "صهیونیسم در جوهر خود همواره راسیست و اشغالگر بوده است. تمام دولت‌های اسرائیل از سال ۱۹۶۷ با اشغال ساحل غربی زمینه این را فراهم کردند که صهیونیسم به یک رژیم اشغالگر تبدیل شود. بنابراین اشغالگری و اعمال ستم به هويت صهیونیسم تبدیل شده است". او ادامه می‌دهد "اینکه گفته می‌شود صهیونیسم خواهان صلح است، بزرگترین دروغ پردازی پروژه صهیونیسم است. در سال ۱۹۶۷ با اشغال سرزمین‌های جدید معلوم شد که صهیونیسم به دنبال صلح نیست". و درست همین سرشت اشغالگرانه و راسیستی سبب گشته است که تمام قطعنامه‌های سازمان ملل در مورد بازگشت اسرائیل به مرزهای قبل از ۱۹۶۷ و بازگشت آوارگان فلسطین و تمام قراردادهای بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین نظیر قرارداد اسلو، کمپ دیوید اول، کمپ دیوید دوم، پیمان قاهره و... با وجود حذف همه بندها از منشور ملی فلسطین که حق موجودیت اسرائیل را نفی می‌کردند، از جانب دولت‌های اسرائیل به اجرا گذاشته نشدند. در واقع آنچه که در روزهای گذشته دولت اسرائیل به بهانه حمله تروریستی حماس در نوار غزه انجام می‌دهد ادامه همان پاکسازی این بار با پیشرفته‌ترین سلاحها و با بیش‌رمانه‌ترین کلمات علیه مردم فلسطین انجام می‌گیرد. اهالی فلسطینی ساکن نوار غزه "حیوانهای انسان نمائی" هستند که باید نابود شوند. بمباران شبانه روزی ساختمان‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس، قطع آب، برق، سوخت و حتی بمباران حرکت آوارگان به سمت جنوب غزه و گذرگاه مرزی "رفح" در

جنوب همه و همه در خدمت این پاک سازی قومی قرار دارند. تاریخ نمونه‌های نه چندان اندکی از این پدیده دارد که قربانیان دیروز به جلا دادن امروز تبدیل می‌شوند.

واقعیت این است که همه آن دولت‌های غربی که اکنون در دفاع از اسرائیل گوی سبقت از یکدیگر می‌ربایند و به خصوص اروپائیان در سرکوب یهودیان بیش از چند قرن مسئولیت دارند. بیش از همه هولناکترین جنایت قرن گذشته توسط نازیها تحت عنوان "حل نهائی مسئله یهود" بار سنگینی برای غرب است. و در این میان این فلسطینی‌ها هستند که باید تاوان سنگین این ستمگری طولانی را بدهند. ملتی که هیچ نقشی در این ستمگری تاریخی نداشته‌اند. و اکنون این غرب در مقابل همه نتایج خونبار اشغالگری اسرائیل "دولتی که به ناحق خود را ورثه تاریخی و خاطره جمعی یهودیان میداند - نه تنها کرنش کرده، بلکه تمام عبار پست آن ایستاده‌اند. با وجود تمام این هياهو در بسیاری از کشورهای جهان، بشریت مترقی و اتحادیه‌های کارگری در دفاع از ملت فلسطین به میدان آمده‌اند و نمی‌گذارند که سرنوشت رهائی یک ملت توسط آنانی تعیین شود که خود موجبات پدید آمدن این تراژدی عظیم انسانی را بوجو آورده‌اند.

اکنون یک بار دیگر این پرسش پایه‌ای در مقابل فلسطینی‌ها، در مقابل گرایش‌های چپ و مترقی در خاورمیانه و در درون اسرائیل، در مقابل بشریت مترقی و طبقه کارگر جهانی قرار گرفته است که کدام راه حل میتواند نقطه پایانی بر این مناقشه تاریخی گذاشته و چهره جدیدی به آرایش نیروهای طبقاتی در این منطقه بدهد. از منظر استراتژیک و دراز مدت تنها راه حل رهائی مردم فلسطین و توده‌های مردم در کشورهای منطقه بدیل خاورمیانه سوسیالیستی است. این روزها هم جریان صهیونیستی و آبادی نشین‌های اولترا راست و هم جریان‌های اسلامی سخن از ایجاد یک دولت بین رود اردن و دریای مدیترانه می‌کنند. هر دو این بدیل‌ها از یک جوهر ارتجاعی برخوردار بوده و تنها می‌توانند پیام اور کشت و کشتار و نابودی انسانیت شوند. در مقابل آنان باید بدیل یک دولت واحد سکولار از فلسطینیها و یهودیان فارغ از تفاوت‌های اتنیکی و مذهبی مابین رود اردن و ساحل شرقی دریای مدیترانه را قرار داد. این آن بدیلی است که هم نقطه پایانی بر نسل کشی میگذارد و هم شرایط را جهت انکشاف مبارزه طبقاتی در این منطقه مهیا می‌سازد.

بیست و هشتم آبان ۱۴۰۲

نوزدهم نوامبر ۲۰۲۳



عباس منصوران

دستمزد، رزمگاه محوری مبارزه طبقاتی کارگران!

بخش ۱

ارزش

این فقط جوهر اجتماعی کار است که ارزش‌های مبادله کالاها را تعیین می‌کند و نه خصوصیات طبیعی آن کالای مشخص. فرض کنیم برای خرید یک کیلوگوشتم نیم گرم طلا باید پرداخت شود. در اینجا یک کیلوگوشتم و نیم گرم طلا ارزش‌های مساوی دارند، زیرا که نماینده‌ی تبلور مقادیر مساوی از کار میانگین هستند (به مفهوم کار میانگین یعنی جمع بست میانگین کار کارگران توجه شود!) یعنی نه بر مبنای کار فرد، بلکه بر پایه‌ی کار اجتماعن لازم و میانگین برای تولید یک کیلوگوشتم یا نیم گرم طلا است در یک کشور مشخص. با کار میانگین است که ارزش افزونه، در این کالاها متبلور شده و با هم مبادله می‌شوند و به صورت سود، بین سرمایه‌داران، دولت و ... توزیع می‌شود. سود می‌تواند کمتر یا بیشتر از ارزش افزونه باشد. به بیان مارکس «ارزش کالاها بر حسب مقادیرنسبی کاری که در آنها تبلور یافته است» (۲) معین می‌شود. باید توجه داشت که در اینجا از مقدار کار نسبی گفتگو می‌شود نه مقدار کار. به بیان مارکس: «شاید چنین به نظرآید که چون ارزش کالا برحسب مقدار کاری که در تولید آن مصرف گشته تعیین می‌شود، پس هرچه شخص تنبل تر و یا ناشی‌تر باشد، کالائی که تولید می‌کند پرارزش تر است زیرا که به همان نسبت، زمان کار بیشتری برای ساختن آن کالا لازم می‌آید».

دستمزد حداقل

دستمزد حداقل، قانون کار سرمایه‌داران است. مبارزه محدود پیرامون دستمزد در چارچوب مناسبات و سه جانبه‌گرایی سرمایه‌داران، همیشه به سود سرمایه‌دار تمام شده و می‌شود. سرمایه‌داران در بهترین حالت افزایش دستمزدها را بر مبنای نرخ تورمی که همیشه کمتر از میزان واقعی اعلام می‌شود، حساب می‌کنند برای نمونه حکومت اسلامی افزایش اسمی دستمزد حدقل را ۱۵ درصد در سال گذشته اعلام کرد در حالیکه نرخ تورم نزدیک به ۱۰۰ درصد و نقطه‌ای در حال افزایش بود. به این دلیل ساده که سرمایه‌دار بدون کارگر می‌تواند تا مدتی زندگی کند، اما کارگر در مناسبات سرمایه‌داری بدون سرمایه‌دار نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد. بنابراین، سرمایه‌داران در اتحاد با هم در حالیکه

همین کارپرداخت نشده یا کار اضافی است (با اضافه کاری اشتباه نشود) که ارزش اضافی و در پایان سود (ارزش اضافی با سود یکی نیست) سرمایه‌دار به دست می‌آید.

سرمایه‌دار با استثمار یعنی بهره‌کشی از کارگر است که آن بخش از کار پرداخت نشده را به انباشت سرمایه و تمامی هزینه‌ها برای خوش‌گذرانی‌ها و دارایی‌های خویش به کار می‌گیرد. سرمایه‌دار، با تصاحب این نیروی کار به بهایی ناچیز، کالایی به دست می‌آورد که در بازار، آن را بیشتر از بهای تمام شده می‌فروشد. تفاوت نیز در اینجاست که سرمایه‌دار پس از مصرف نیروی کار و اطمینان یابی از ارزش افزایی نهفته در کالایی که تولید شده و یا با بازگشت سرمایه ثانویه‌ای که بیش از سرمایه اولیه است، نیروی کار کارگر را به سان یک کالا خریداری می‌کند. اما، کارگر پس از استفاده سرمایه‌دار از نیروی کار او بهای کالایی نیروی کار خود را شاید که دریافت کند و یا نکند. افزون بر این تفاوت مهم، کارگر پیش از مصرف کالاهای تولید شده به وسیله خود، بهای هر روز فزاینده را در بازار برای معاش و یا زندگی خود به سرمایه‌دار می‌پردازد. اما، سرمایه‌دار پس از مصرف نیروی کار، وعده می‌دهد که بهای آن را خواهد پرداخت. به بیان دیگر، پیوسته «سرمایه‌دار از این کالای «معجزه‌گر» یعنی نیروی کار، کالایی وارد بازار می‌کند که سرمایه‌ی بیشتری در خود حمل می‌کند.

به بیان دیگر، کارگر با ذوب توان جان و تن خود، ارزش سرمایه‌ی زنده‌ای (نیروی کار کارگر) سرمایه‌ی بیجان (مواد خام، کارخانه و...) را جان و ارزش می‌بخشد. این ارزش - مجموعه‌ی ارزش مصرف و ارزش مبادله - است که سرمایه‌دار به یک جا تصاحب می‌کند. سرمایه‌دار، تنها بخشی از ارزش آفریده شده را به کارگر می‌پردازد. به بیان دیگر، دستمزد، آن بخش ناچیزی است که کارگر تنها برای زنده ماندن و جبران نیروی و توان از دست رفته برای بازآفرینی سرمایه دریافت می‌کند و سرمایه اولیه را به سرمایه ثانویه‌ای که ارزش بیشتری در خود دارد برای فروش در بازار تولید می‌کند. دستمزد بهای نیروی کار است که کارگر در فردای دیگر آن هم پس از مصرف جان و تن خویش (نیروی کاری که کالا شده) دریافت می‌کند تا با آن قیمت، نیازهای زنده ماندن خود را از بازار سرمایه‌داران خریداری کند.

بر پایه‌ی دانش مبارزه طبقاتی، دستمزد، کانون اصلی مبارزه‌ی طبقاتی و آشتی‌ناپذیر بین کارگران و سرمایه‌داران است.

دستمزد، نه ارزش یا قیمت کار، بلکه قیمت نیروی کار در بازار سرمایه است. در سطح جامعه بورژوازی، به ظاهر، مزد کارگرمانند بهای کار جلوه می‌کند. دستمزد ارزش یا قیمت کار نیست. نیروی کار به سان کالای کارگر و سرمایه‌زنده در بازار کار به وسیله سرمایه‌دار برای مصرف به منظور سرمایه‌افزایی خریداری می‌شود؛ کار به وسیله کارگر در فرایند تولید یا خدمات انجام می‌گیرد. اگر سرمایه‌دار ارزش کار، افزایش قیمت کالایی که به وسیله نیروی کار به دست آمده را به کارگر می‌پرداخت، دیگر پیشیزی برای سرمایه‌دار باقی نمی‌ماند.

در بازار سرمایه، دستمزد همیشه پایین تر از ارزش نیروی کار پرداخت می‌شود. ارزش افزونه (اضافی) ارزشی است که در کار، تبلور یا مادیت می‌یابد و از کارگر ربوده و به سود سرمایه‌دار افزوده می‌شود. به بیان مارکس: «همچون کمیت معینی پول که به ازای کمیت معینی کار پرداخت می‌شود» (۱) یعنی، نه همه‌ی کار، بلکه بخش معینی از کار.

آن چه کارگر می‌فروشد کار خود نیست بلکه نیروی کار اوست که مدت معینی در برابر قیمتی در اختیار سرمایه‌دار می‌گذارد.

دستمزد به بیان ساده، بهای نیروی کار است و نه ارزش کار. بیشترین بخش ارزش که به وسیله سرمایه‌دار ربوده می‌شود، ارزش افزونه (اضافی) است. ارزش اضافی را نباید با مفهومی که به اشتباه در ایران به سان ارزش افزوده یا مالیات مستقیم بر قیمت کالا از خریداران گرفته می‌شود یکی گرفته شود. سرمایه‌داران در پی ربایش بخش سرمایه‌افزای رایگان نیروی کاری است که کارگر پس از انجام کار لازم، به ناچار باید به کار رایگان بپردازد. با این مدت زمان کار اضافی است که کارگر با سرمایه‌زنده‌ی خود، سرمایه‌ای می‌آفریند. در این فرایند است که سرمایه‌دار از استثمار نیروی کار، آن ارزش افزونه را به مالکیت خود در می‌آورد.

مثلن با مدت زمان کار روزانه ۱۲ ساعت، مبلغی که به صورت دستمزد پرداخت می‌شود، تنها در برابر زمان کار لازمی مثلن ۶ ساعت است که به کارگر پرداخت می‌شود، ۶ ساعت دیگر، مدت زمان کار اضافی است که کارگر بدون دریافت دستمزد، به صورت رایگان، به کار واداشته می‌شود و ارزش افزایی می‌کند.

شده، نیروهای کار آنها به کالا تبدیل شده و در مناسبات سرمایه داری به سود دیگران ارزش افزایی می‌کنند. با بیگانه شدن نیروی کار از کار و تولید یا به بیان دیگر بیگانگی آفریننده‌ی تولید از دسترنج خویش و نیز جدایی کارگر از ارزش افزونه‌ای که از وی ر بوده می‌شود، الیناسیون (از خود بیگانگی و از آفرینش‌های خویش) از سویی و بت وارگی (فتیشیسم) کالایی حاکم می‌شود.

نیروی کار، سرمایه‌ی زنده‌ای است که ارزش افزونه می‌آفریند. این ارزش (اضافی) سرانجام به صورت سود و در آمد ملی، بین سرمایه‌داران تولید و تجاری و وو مالیات و خدمات و در بخش‌های مختلف و حکومت سرمایه‌داران توزیع می‌شود. کارگر در ارزش اضافی که خود آفریده تنها حداقلی به نام دستمزد دریافت می‌کند. بنابراین سرمایه‌داران که همیشه تشنه‌ی سود هستند، با روش‌های گوناگون در پی سودافزایی به هر جنایتی دست می‌زنند.

در شرایط بحران ساختاری سرمایه و یا به طور کلی بحران اقتصادی، به دلیل کاهش میانگین نرخ سود، سرمایه‌داران به با ابردارندگی و مهار این روند ذاتی سرمایه دست می‌زنند. این بحران، به سبب افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (B/V) یعنی افزایش سرمایه ثابت (B) (مواد اولیه و... که ارزش افزا نیستند) نسبت به سرمایه متغیر (V)، زنده، نیروی کار، که سرمایه افزا بوده) روی می‌دهد. سرمایه‌داران به جستجوی راه بردهایی برای مهار آن و پاسداری از سرمایه و حاکمیت خویش می‌پردازد. این کشف مارکس است.

از جمله مکانیزم‌های سرمایه برای مهار سیر نزولی نرخ سود میانگین، کاهش میانگین دستمزدها و کاهش دستمزدهای حداقل است. بورژوازی می‌کوشد تا افزایش قیمت‌ها و تورم و کاهش ارزش پول را به دوش کارگران بیاکند.

از جمله ره یافت‌هایی که سرمایه‌داران به کمک حاکمیت سیاسی خویش به کار می‌گیرند را می‌توان اینگونه برشمرد:

۱- کاهش دستمزد کارگران تا آنجا که بتوانند.
۲- کاستن از حقوق کارگر (دستمزدها و تمامی حقوق کارگر بنا به همان قانون کار سرمایه‌داری) از جمله: بیمه بیکاری، بیمه بیماری، بهداشتی، مسکن، آموزش، ایمنی محیط کار، مرخصی، حق ویژه‌ی کارهای سخت و...

۳- ستم‌های چندگانه طبقاتی، به ویژه زنان کارگر، ستم‌های هویتی و جنسیتی بر زنان و دیگر گروه‌بندی‌های جنسیتی.

رخ دهد، به جز نیروی کار، کالای بازار گرانتر فروخته می‌شود، یعنی در دوران بحران و تورم، ارزش پول یا دستمزد داده شده به کارگر کاهش یافته است. بنابراین سرمایه‌دار در هر حال با دریافت پول بیشتری، کالای آفریده شده را در بازار به بهای بیشتری به خود کارگران می‌فروشد و در برابر نیروی کار را با توجه به لشگر بیکاران و رقابت بین کارگران بیکار، ارزن‌تر خریداری می‌کند. بنا به دیالکتیک این مناسبات، بهای نیروی کار پیوسته به طور میانگین و همواره کاهش می‌یابد؛ به این گونه که پیوسته، آن بخش از مدت کار روزانه که کارگر در برابر آن مزد دریافت می‌کند، کوتاهتر و به آن ساعات کاری که بردگی می‌کند، درازتر می‌شود.

کار و نیروی کار

کار با نیروی کار یکی نیست. کار، فرایند نیروی کار است. کار، یعنی تولید یا به زبان ساده‌تر فرایند تولیدی که به وسیله نیروی کار انجام می‌گیرد. نیروی کار، تمامی انرژی و توان کارگر است که بنا به نرخ بازار، خرید و فروش می‌شود. این کالا، در فرایند کار، مصرف می‌شود تا تولیدی به دست آید و کاری آفریده شود که بیش از قیمت تمام شده خود، ارزش دارد. بنابراین آنچه کارگر می‌فروشد، کار او نیست - ای کاش چنین بود- بلکه نیروی کار خویش است. نیروی کار به تمامی نیرو و انرژی فیزیکی، و غیر فیزیکی کارگر که برای انجام کار و تولید مصرف می‌گردد، گفته می‌شود. مارکس دربره‌ی پرداختن به موضوع اقتصاد سیاسی در سال ۱۸۵۰ به ویژه در کتاب دو مجلدی گروند ریس (نقد اقتصاد سیاسی)، هنوز به جای نیروی کار، از مفهوم کار استفاده می‌کند، که به زودی در کتاب‌های سرمایه (کاپیتال) به نادقیقی آن پی برده و این دو مفهوم را از هم جدا می‌سازد.

در این مناسبات، محصول کار کارگر به مالکیت سرمایه دار درمی‌آید و نه به کارگر. از این روی کارگر از دسترنج خود محروم می‌ماند و این فرآورده یا آفرینش دست خود کارگر در برابر خود وی به صورت بت واره یا نیرویی ماورایی پدیدار می‌شود. این پدیده همانگونه که انسان خدا را آفرید و در برابر ذهن پردازش خود از روی نیاز و ناآگاهی خویش در برابر یک پندار مجازی به سجده و به بردگی پرداخت، کارگر در برابر ماده آفریده‌ی دست‌ها و نه ذهنیت خود به سجده می‌پردازد.

مزدبگیران ($Wage$ / مزد) و نه حقوق بگیران ($Salary$ / حقوق)، کارگرانی هستند که از هر نوع مالکیتی جز نیروی کار خویش محروم

اتحاد و سازمانیابی کارگران را ممنوع اعلام می‌کنند، به کمک میانجیگران و نمایندگان و دولت‌هایشان دستمزد را بدون هیچ شرمی «دستمزد حداقل» تعیین می‌کنند. دست مزد حداقل، قدرت خریدی است که کارگر برای بازتولید نیروی کار خود و ادامه زندگی بخور و نمیر زنده بماند. از این روی، دستمزد در نظام سرمایه‌داری همیشه تا مرز مرگ و ادامه‌ی زندگی غیرانسانی کارگر تا فردا، یعنی پایین‌ترین و دست‌کمترین مقداری که کارگر توان کار کردن داشته باشد و برای ادامه کار و سرمایه‌افزایی برای سرمایه‌داران شدنی باشد، تعیین می‌کنند.

آدام اسمیت (۵ ژوئن ۱۷۲۳ - ۱۷ ژوئیه ۱۷۹۰) نویسنده کتاب «ثروت ملل» بزرگترین اندیشمند و نظریه پرداز اقتصاد سرمایه‌داری، بر آن است که مزد معمولی پایین‌ترین مزدی است که با زندگی انسان عادی یعنی حیات حیوانی منطبق باشد. (۳)

دستمزد حداقل بر مبنای کمترین بهای نیروی کار تعیین می‌شود. نیروی کار، به سان سرمایه‌ی زنده برای ارزش افزایی به وسیله سرمایه‌دار، تابع همان قانون عرضه و تقاضا است. یعنی با نوسان‌های عرضه و تقاضا، نوسان می‌یابد. اگر عرضه کنندگان نیروی کار زیاده از تقاضای بازار باشند، بهای نیروی کار کاسته می‌شود و برعکس. البته در مناسبات سرمایه‌داری، نیروی کار همیشه بیش از مقدار مورد نیاز عرضه می‌شود و لشگر بیکاران نیروی کار در بازار سرمایه‌داری در انتظار خرید و فروش، چشم به راه خریداران هستند.

افزایش دستمزدها و تورم

سرمایه‌داران و کارگزاران آنها فریبکارانه مدعی هستند که افزایش دستمزدها، به گرانی کالاها و تورم می‌انجامد. تورم هیچ ربطی به دستمزدها ندارد. تورم و بحران اقتصادی، تناقض‌های ذاتی و همزاد مناسبات سرمایه‌داری هستند. اینگونه است که کارگران باید عامل تورم، اعلام و قربانی شوند.

سرمایه داران مدعی هستند که با افزایش سطح دستمزدها قدرت خرید کارگران بالا می‌رود و کارگران به عنوان متقاضی به خرید کالاهایی بیشتری می‌پردازند و از این روی با قانون عرضه و تقاضا، قیمت کالاها افزایش می‌یابد! این یک دروغ بیشرمانه و عوامفریبانه است؛ زیرا آشکارا می‌بینیم در شرایطی که دستمزدها در پایین‌ترین سطح خود قرار دارند، تورم و گرانی افزایش یافته و گرسنگی و فلاکت، حتا فراگیرتر شده است.

اگر تورمی (کاهش قدرت خرید کارگر) هم

۴- استعمار و ستم‌های چندگانه بر کارگران مهاجر. ➡

۵- استعمار ضد بشری کودکان کار.

۶- کاهش هزینه‌های خدماتی دولت و برپایی آن جی‌ا‌ها و نهادهایی فریبنده‌ای زیر نام «جامعه مدنی» که به رفع تکلیف و معافیت دولت‌ها از به گردن گرفتن وظایف در برابر جامعه می‌پردازند و از سازمانیابی ارگان‌های شورایی و مردم نهاد واقعی جلوگیری می‌کنند.

۷- بیکار سازی به‌سان قربانی کردن بخشی از طبقه کارگر تا بخش دیگر زنده بماند و مازاد جمعیت باید بمیرند.

۸- ایجاد رقابت بین کارگران شاغل و نیز بین کارگران بیکار و شاغل.

۹- شدت بخشیدن به درجه‌ی بهره‌کشی برگردی کارگر، برای سرقت هرچه بیشتر سود و سود مافوق در جوامع و نیز مناطق قابل مهار. ۱۰- شدت بخشیدن به سرعت بارآوری و تولید،

۱۱- استفاده از تکنولوژی برای مبارزه با قانون کاهش میانگین نرخ سود،

۱۲- با برقراری سیاست نئولیبرالیسم، انتقال سرمایه، تولید و تکنولوژی به مناطقی که کارگر ارزان و خاموش در دسترس هستند.

۱۳- برپایی جنگ، نژاد پرستی، الهیات سیاسی و نفرت پراکنی در جامعه.

۱۴- بهره‌کشی برده‌دارانه مطلق از گرده‌ی خانواده کارگری بدون پرداخت هزینه.

۱۵- خصوصی سازی، مقررات زدایی، انطباق ساختاری (همخوان سازی ساختار تولید با نظم نوین جهانی سرمایه، گلوبالیزاسیون و به یاری ایدئولوژی آن یعنی نئولیبرالیسم (بازار اقتصاد سرعت و چپاول و برده‌داری آزاد).

۱۶- کالایی سازی، بهداشت، آموزش، دانش، علم، طبیعت و نابودی زیست و بوم جامعه.

۱۷- انتقال چرخه‌ی تولید به تولید جنگ افزارها و سلاح‌های کشتار جمعی و جنایت علیه بشریت.

۱۸- انتقال سرمایه تولیدی به سرمایه مالی و سوداگر و تبدیل جهان به بازار بورس و اقتصاد کازینویی بورس و سی دی اس (قرارداد مبادله‌ی نکول اعتباری (GDS) (۴)...

۱۹- دستکاری اذهان جهانیان به‌سان بازار مصرفی برندها، مدل‌ها و کالاهای لوکس و...

۲۰- نقش اتحادیه‌های زرد صنفی در مهارافزایش دستمزدها با مکانیزم چانه‌زنی و سه‌جانبه‌گرایی و سازمان جهانی کار در چارچوب صنفی و نه طبقاتی.

مارکس، هنگامی به نقش مهم تشکله‌ها، اشاره کرد که هنوز اتحادیه‌ها، ابزار سازش نبودند و نقش ضد کارگری امروزین را نداشتند و به

افزون بر ۱۷۰ سال پیش باز می‌گردد. مارکس در سخنرانی نشست تدارکاتی بین‌الملل اول کارگران، سال ۱۸۶۴ در انگلستان، گفت: این باور که اتحادیه‌های کارگری می‌توانند شرایط «کارگری را بهبود بخشند» مطلقاً اشتباه می‌باشد. کارگران به جای شعار محافظه کارانه: «دستمزد عادلانه برای روز کار عادلانه» باید این فراخوان انقلابی بر پرچم شان نقش ببندد: «الغاء سیستم مزدی!»

مارکس در پایان این سخنرانی، می‌افزاید: «سخنان خود را با پیشنهاد تصویب قطعنامه زیرین ختم می‌کنم: اول، افزایش عمومی نرخ دستمزد به کاهش نرخ عمومی سود منتهی می‌شود، ولی روی هم‌رفته در قیمت کالاها تأثیر نمی‌گذارند. دوم، گرایش عمومی تولید سرمایه داری، نه به افزایش استاندارد متوسط دستمزد، بلکه به کاهش آن است. سوم، اتحادیه‌های کارگری به عنوان مراکز مقاومت در برابر تعرضات و دستبردهای سرمایه، خوب کار می‌کنند. در برخی از موارد به علت این که از نیروهای خویش به درستی استفاده نمی‌کنند با شکست روبرو می‌شوند. اما به طور کلی شکست آنان در آن مقاومت‌ها به خاطر محدود شدن به مبارزه پارتیزانی (پراکنده و محلی محدود به رسته‌های صنفی و نه کل طبقه) با آثار سیستم موجود است. در حالی که در عین حال و همزمان با مقاومت‌ها باید برای تغییر سیستم موجود بکوشند و نیروهای سازمانیابی خویش را به مثابه اهرمی برای رهایی نهایی طبقه کارگر؛ یعنی الغاء یکباره کار مزدی به‌کار بگیرند.» (۵)

بیانیه گشایش‌کننده و اساسنامه عمومی، که توسط مارکس تدوین شده بود، قطعنامه‌ای «در مورد مبارزات سیاسی طبقه کارگر» تصویب کرد. قطعنامه، رهایی طبقه کارگر، بدون رهایی این طبقه در زمینه سیاسی را غیرممکن می‌داند و بر آن است که پرولتاریا برای رهایی کامل و کسب رهایی در زمینه اقتصادی، باید پیش از هر چیز در مبارزه سیاسی که تنها طریق به دست آوردن حقوق سیاسی خود می‌باشد، شرکت جوید. کنگره، پرودونیست‌ها را در پیشبرد دیدگاه خویش ناکام گذاشت و از درغلتیدن جنبش کارگری در بن‌بست رفرمیسم جلوگیری کرد. (۶)

دانش مبارزه طبقاتی و مبارزه طبقاتی جاری باید درون طبقه به خودآگاهی طبقه کارگر سازمان یابند، تا به‌سان درک و فهم ضروری، برای پایان دادن به بردگی مدرن و فلاکت‌های تحمیلی بر کارگران سراسری شوند. شرایط مادی و ساختارهای طبقاتی شورایی و اجتماعی لازمه برای پیروزی انقلاب کارگری

و تداوم پی گیرانه‌ی انقلاب برای تحقق ساختمان و بناگذاری اقتصادی نوین جامعه، یعنی سوسیالیسم فراهم آورد. کارگران به جای شعار محافظه کارانه: «دستمزد عادلانه برای روز کار عادلانه» بر پرچم اتحادیه‌ها و هراگان کارگری، باید این فراخوان انقلابی نقش ببندد: «الغاء سیستم دستمزدی!» (۷).

طبقه کارگر عدالت اجتماعی را چنین می‌فهمد: «مزد کارگر باید برابر با محصول کار او باشد»؛ یعنی بنا بر ارزش افزوده پرداخت شود و نه بر مبنای تورم و نه حتا بنا به قیمت سبک کالا.
چه ارگانی جز شوراهای کارگری ظرفیت چنین پیشبردی را دارد!...

۲۸ آبان ۱۴۰۲ / ۱۹ نوامبر ۲۰۲۳

منابع:

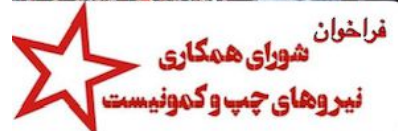
- ۱- مارکس، مجلد نخست کاپیتال، ترجمه حسن مرتضوی ص ۵۷۵.
- ۲- ارزش، قیمت، سود- کارل مارکس سخنرانی کارل مارکس در جلسه شورای عمومی انترناسیونال اول در ۲۰ و ۲۷ ژوئن ۱۸۶۵ ترجمه: ایرج فرزاد- ژوئن ۲۰۲۰.
- ۳- آدام اسمیت، گفتاورد از کارل مارکس، دست‌نوشته‌های اقتصادی- فلسفی ۱۸۴۴ ترجمه حسن مرتضوی، نشر آگه، ص ۵۶.
- ۴- عباس منصوران، نوشتار یونان به چند پول می‌ارزد؟ ژوئن ۲۰۱۱
- ! <https://www.pezhvakeiran.com/html.33785-maghaleh>
- ۵- مارکس، سرمایه، جلد اول، ترجمه‌ی فرانسوی، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۸۲، ص ۱۷۳-۱۷۲، ترجمه این پاراگراف از سهراب شباهنگ. از نوشتار درمانده‌ی یا درماندگی؟ ویرایش از نگارنده.
- ۶- <https://www.mobarez-k.com> ترجمه - فصل سوم-مبارزه-مارکس-و-انگلس-علی / ۷- منبع ۲.



فراخوان

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

برای دفاع از مردم فلسطین



سیاسی و هم جریانات نژاد پرست و دولت های سرمایه داری حامی آنهاست بیشتر تقویت کند.

قطع بی درنگ و بی قید و شرط جنگ، کمک فوری به ساکنین غزه، آزادی گروگان ها و کسب حق سرنوشت برای مردم فلسطین در گرو تقویت همبستگی جهانی و حمایت تشکل های کارگری و مترقی از جنبش همبستگی است.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست خود را جزئی از این جنبش عظیم می داند و همه نیروهای مترقی و آزادیخواه را به همکاری و همیاری با هر شکل ممکن برای تقویت آن فرا می خواند.

۱۶ آبان ۱۴۰۲ - ۷ نوامبر ۲۰۲۳

امضاها:

اتحاد فدائیان کمونیست، اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت



جنگ در غزه که روز هفتم اکتبر با حمله جنایتکارانه حماس به اسرائیل شروع شد، به بهانه ای برای کشتار بی رحمانه و تمام عیار فلسطینیان ساکن در نوار غزه توسط حکومت نژاد پرست اسرائیل در ماه گذشته تبدیل شد، که تاکنون جان بیش از ده هزار انسان را گرفته که بیش از چهار هزار نفر آنها کودک هستند. آنچه در غزه روی می دهد یک نسل کشی تمام عیار از طرف دولت نژادپرست و اشغالگر اسرائیل است که علیرغم ریاکاری و تبلیغات رسانه های بورژوازی، هر روز بیشتر در قامت اعتراضات گسترده و بی سابقه در کشورهای مختلف پاسخ می گیرد.

جنبش عظیم همبستگی با مردم فلسطین و در محکومیت جنایات جنگی دولت اسرائیل بیانگر شکست جنگ رسانه ای اردوی دولت اسرائیل و آمریکا و قدرتهای اروپایی و یک رسوایی بزرگ سیاسی و اخلاقی برای آمریکا و متحدینش است. این صدا و جنبش را باید با شرکت و همراهی بیدریغ تقویت کرد. شرکت فعال نیروهای چپ و کمونیست و انسانهای آزاده در جنبش گسترده ضد جنگ و همبستگی با مردم فلسطین می تواند صدای سوم را که هم بر علیه ارتجاع اسلام

تلویزیون حزب کمونیست ایران و کومه له برنامه های خود را به همراه تلویزیون های "دمکراسی شورایی"، "پرتو" و "برابری" بر روی کانال ماهواره ای "تلویزیون آترناتیو شورایی" کانال مشترک نیروهای چپ و کمونیست بر روی ماهواره یاهسات پخش می کند.

ساعت پخش برنامه های تلویزیون حزب کمونیست ایران و کومه له به وقت تهران:

- آغاز برنامه ها، ۱۷،۳۰، پنج و نیم عصر
- تکرار بار اول، ۲۳،۳۰، یازده و نیم شب
- تکرار بار دوم، ۰۵،۳۰، پنج و نیم صبح
- تکرار بار سوم، ۱۱،۳۰، یازده و نیم قبل از ظهر



"شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست"
نیز روی همین کانال برنامه های مشترک خود را تحت عنوان
تلویزیون "آترناتیو شورایی" در روزهای
سه شنبه و یکشنبه هر هفته برنامه های خود را پخش می کند-